

## ابو حامد غزالی شبهات باطنیه را پاسخ میدهد و حکمت تکلیف را بیان میکند

بدین جهت دچار چنین اشتباهاتی میشوند و نمیتوانند علل واقعی و جهات حقیقی اشیاء را دریابند ولی چون خالق آسمان و زمین و موجود عالم و جردهمه اشیاء را خود وجود داده و بر آنها احاطه کامل دارد لذا خود موفعیت و وضعیته هر يك را دانسته و چنین صلاح دیده که روی سبب و مسبب امور انجام یابد.

بالجمله کسیکه بین تعجب و برهان را فرق نمی نهد (و میخواهد بصرف اینکه امری را بعید و تعجب آور می بیند حکومت کند) زیاد اشتباه می نماید و در کراهی می افتد و در این سؤال مطلب مهمی نیست مگر اینکه سائل از کار خداوند که جهان را روی اسباب و مسببات مرتب ساخته تعجب نموده و بدون منطق و برهان چنین موضوع روشنی را مورد صحبت قرار داده است و اگر خداوند فرضاً بر وجه دیگری کارها را انجام میداد هر آینه جاهل بحقایق امور چون درک حقیقت نمی نمود میگفت چرا پروردگار چنین عمل نموده است؟ اصولاً این گونه توهمات ناشی از اوهام عوامانه است که دانشمندان و طالبان علم بدانها اعتنائی نکنند و همین طرز رفتار هم مورد پسند عقلاست.

پاسخ از سش چهارم در این سؤال سائل نتوانسته مقصود خود را بیان نماید و آنچه از مجموع بیانات مشارالیه بر میآید اینست که چهار موضوع ویرا متعجب ساخته و آنها را مستبعد بلکه محال دانسته است لذا یکبارگی امور نامبرده را تشریح نموده و انگاه جواب می گوئیم:

تعجب اول - سائل چنین پنداشته که معنای لایسثل عما یفعل (از کارهای خداوند پرسش نمیشود) اینست که پرورد کار چیزی محال فرموده و بندگان خود را از حق خویش محروم ساخته است پس در مقام سؤال برآمده و گفته است چگونه ممکن است خدا چیزی امر فرماید و از بحث درباره آنچیز منع کند در صورتیکه بصیرت و بینائی حاصل نمی شود مگر بیعت و شرح آن ۱ این موضوع بسیار روشن است و بیخود سائل تعجب کرده چه انجام هر عملی مستلزم این است که شخص اعتقاد جازم داشته باشد و آن عمل را نیک داند و یا آنکه حقیقت عملی را که میخواهد انجام دهد دریابد در صورت اول که اعتقاد جازم لازم دارد ممکن است این اعتقاد بسبب تقلید که روی مقدمه ای صحیح انجام یافته بدون اینکه تصدیقی بنماید حاصل شود در صورت دومی که

۱ - چیزهایی را که بشر علم بدانها پیدا میکنند یا واسطه احساسات حواس خود آنها را درک مینماید چه آنهاست که ضروری باشند و یا معلوماتی که نظری و کسی هستند باید میان عالم و معلوم نسبتی بوده و اضافه ای از عالم به معلوم بشود و یا صورتی از معلومات در نقش آدمی منتقل گردد در این صورت شخص میتواند بامری که مورد توجه او است پی برده و پس از این که آن امر را شناخت می تواند نسبت بوی قضاوت نموده و نیک و بد معلوم خود را دریابد و تا بر آن احاطه نداشته باشد بحقیقت آن راه نخواهد یافت .

بنا بر این اشکالی باقی نمی ماند چه تعقل انسان ، موقوف است بر احاطه و استیلا کامل او پس در صورتی که خود انسان تحت احاطه قرار گرفته و عالم بر او از همه سو محیط است چگونه می تواند بحقائق و اسرار عالم طبیعت و خلقت پی برده و بفهمد که چرا فلان چیز فلان طور در فلان مکان و فلان زمان آفریده شده است پس تنها خداوند که محیط علی الاطلاق و آفریدگار کل می باشد همه اسرار و رموز آفرینش اطلاع دارد و کسی دیگر را نمی رسد و نمیتواند همه اسرار آشنا و عالم گردد پس پرسش و اعتراض بر کارهای الهی بی جا و بی مورد است .

ایمان و معرفت باشد باید برهان و استدلال حکومت کند و البته در چنین موقعی ناگزیر بایستی بحث و تشریح در موضوع بنحو آنم بعمل آید ۱ خداوند کریم هم مطلقاً بحث و تحقیق در این باره را منع نفرموده بلکه ضعیفان و کسانی که عقل و فهم آنها از درک برهان و جدل عاجز است منع شده اند و درست مانند طبیعی میماند که بمریض خود دستور میدهد که فلان دروا را بخور و درباره آنهم هیچگونه سخنی نگو چون میدانند که فهم مریض نانوای و معلومات وی نارساست و نمی تواند درک کند که چرا باید دروا بخورد. و اگر بیمار بفرمانت از علت بپزد دروا آینه از معالجه عقب افتاده و در مرض شدت خواهد نمود و او را زیان میرساند و اگر میان هزارها مریض یک نفر باشد که با اصطلاح آشنا بوده اصول علم طب را آموخته

۱ - فخر رازی در تفسیر خود در ذیل همین آیه گفته است چون پرسش از کارهای پروردگار و چون و چرای در باره حضرتش سبب شده که شریک برای خداوند قائل شوند چنانکه تنبیه و مجوس برای خداوند شریک قائل شده اند و این استدلال که ما در عالم مشاهده میکنیم نیک و بد زشت زیبا خوشی و ناخوشی مرگ و زندگی توانائی و ناتوانائی وجود دارد از طرفی هم کتفه هر کاری نسبت بکارش نیک یا بد است و محال است که بکنفر هم خیر از او سر بزنند هم بد لذا ممکن نیست که مدبر عالم یکی باشد و یکی را مریض گرداند و دیگری را سالم و چون حاصل بحث اینست که این است که از کارهای پروردگار سؤال شده و علت آنها را پرسیده اند و در نتیجه شریک منقاد گشته اند لذا خدای متعال نخست در آیات قبل اثبات و حدانیت خود را با برهان قطعی بیان فرموده و اثبات کرده است و آنکه در جواب شبهاتی که در ذهن آنها رسوخ کرده فرموده است لایسئل عما یعمل از فعل او نباید سؤال شود بعد از آن وارد این مبحث میشود که چرا نباید از کار خداوند پرسید و هشت دلیل عقلی برای آن اقامه میکند که ذکر آنها اگر چه مفید است ولی این مختصر گنجایش شرح و بسط آنها را ندارد و البته با این مقدمه یعنی اثبات پروردگار و حکمت حضرتش دیگر محتاج بذكر ادله نمی باشد چه او تنها قادر و تواناست که امور را مرتب گردانیده بطوری که همه حقوق خود را دریابند و بجای خویش نهاده شوند و همه چیز از او است

و علل امراض و طرز مداوای آنها را بداند هر آینه او را از بحث در علت مرض منع نمیکنند بلکه بعلمت و دوا و مناسبت آن دو را باهم شرح می دهد بلکه اگر پزشک دریابد که بیمار بگفتار او قانع نشده دستوراتش را اجرا نمی کند و از طرفی هم استعداد آنرا دارد که علت و معلول را دریابد و بی بسخنان پزشک و دستورات او میبرد و بمعالجه میپردازد و اگر هم بحث را از او منع کند او کاری انجام نمی دهد و مریض میماند در اینموقع بر پزشک است که اگر میخواهد او را مداوا کند مریض را برای او تشریح نموده و دوا را بیان کرده و مناسبات بین این دوا را ذکر نماید ولی این نوع مریضی بسیار کم و نادرالوجود میباشد و بیشتر بیماران از درک اینگونه مناسبات عاجز هستند (اصولا شخص مریض هر چه دارای معلومات بوده و علل و موجبات امراض را خوب بداند باز چون مریض است نمی تواند حقیقت را بخوبی دریابد باین جهت است که می بینیم پزشکان در وقتی که مریض میشوند باطباء دیگر مراجعه مینمایند و از آنها استفاده میکنند) از اینجا می توان فهمید که بحث در علل و اسباب و اسرار احکام شرعیه برای مردم بسیار بی منفعت بلکه موجب است که آنها را از مداوا بازدارد.

تعجب شویم - سایل در اینکه بهائم و چهارپایان مسخر آدمیان گشته اند تعجب نموده و این امر در نظر او خیلی گران آمده است ولی درست تعجب این مرد بدان میماند که از کردار و برداشتن گام آن شخصی که برای سیر در کلازارهای طبیعت و دیدن دوستان و خوب رویان شگفتی بر او دست دهد و بگوید چگونه این مرد پای خود را رنجه میدارد که چشمش بهره مند گردد در صورتی که چشم و پا هر دو از آن -

اوپندیس چه سبب شده یکی را خادم و دیگری را مخدوم آن یکی در راحتی و دیگری در شکنجه باید بسربرد

اینگونه سخنان ناشی از جهل و نادانی است که اشخاص حفظ حدود و مراتب خویش را نهموده و از خود اشکالانی مینمایند ولی مرد دانا میداند که همیشه ناقص فدای کامل شده و مسخر او طبیعتاً میگردد و ظلم و ستم در جائی متصور است که ملك متعلق بدر نفر بوده و مالك دیگری وجود داشته باشد و از برای خداوند شریکی نیست و کسی جز حضرتش مالك نمی‌باشد پس ظلم درباره حضرتش غیر متصور است بلکه او میتواند هر کاری را که بخواهد انجام دهد و در عدالت او هم خللی وارد نمی‌گردد.

تعجب سوم - موضوع دیگری که مورد بحث قرار داده و در باره او سئوالی کرده است این است که چگونه ممکن است شرع امری کند (خداوند دستوری فرماید) که عقل آنرا درک ننموده و نپذیرد؟

ابن امرم چیز شکفت آوری نیست چه آن چیزی را که عقل میپذیرد و نمی‌تواند درک آنرا کند دو نوع متصور است یکی آنکه عقل آنرا تصور نموده و با برهان چنین چیزی را منم‌کند و محال داند مانند ایجاد کردن خداوند مثل خود را و جمع بین متضادین البته چنین چیزی در شرع وارد نشده و اراده چنین امری هم نخواهد شد

نوع دیگر اینست که عقل از درک آن ناتوان بوده و نمی‌تواند بکنه حقیقت آن پی برد (چون احاطه بر آن نداشته) و عواقب آن را نمی‌بیند تا بتواند درک کند و چنین موضوعی هم محال نیست و امر بدانهم از حکمت بدور نمیباشد بلکه مقصود از بعثت و برگزیده شدن

ایشان هم همین بوده که نسبت باینگونه موضوعات که عقول بشر برای درک آنها ناتوان است آدمیان را راهنمایی کنند. چطور محال است که در علم ثابت شود مغناطیس آهن را جذب میکند و اگر زن حامله بر روی دانه مخصوصی راه رود بچه اش سقط میشود و غیر اینها از موضوعاتی که در جای خود ثابت شده و عقل از ادراک آنها عاجز است یعنی بر حقیقت آنها پی نمیبرد و از طرفی هم وجود چنین خواصی را محال نمیداند (اصولاً هر چیزی را که عقل نتوانست درک کند محال نیست) چه بسیار چیزهایی که خرد از دریافتن آنها عاجز است ولی وقوع پیدا میکند مثلاً فرض کنید ما آتش را ندیده بودیم و از وجود آن و تاثیرش در موجودات دیگر اطلاعی نداشتیم پس شخصی در این موقع می گفت و ادعا میکرد که من دو سنگ را بر هم میزنم و از میان آنها اشعه ای بر میخیزد که دارای ذرات بسیار کوچکی است که تمام این شهر را میخورد و از خوردن و آتش زدن قسمتی از موجودات دیگر هم امتناعی ندارد و خود آنها هم بزرگ نمیشود بلکه شهر را میخورد و در آخر هم خود مانند شهر نابود می گردد و در نتیجه نه - شهری باقی میماند نه خود آن .

انصاف دهید در موقع شنیدن چنین خبری بر شما چه میگذشت و چگونه قضاوت میکردید؟ آیا نمیگفتید این امری است که عقل از درک آن عاجز و آنرا نمیپذیرد؟ ولی امروز که صورت آتش را می بینیم حتی بر صدق گفتار آن شخص گواهی میدهیم (دیروز که بمب اتمی وجود نداشت تصور آن در نظر ارباب علم و هنر محال میشد بلکه امروز که مورد آزمایش هم

در آمده باز پاره ای از عقلا بوجود آن اعتراف ندارند در صورتیکه علماً و عملاً امر و زنابت گردیده است مترجم) همینطور هم شارع و پروردگار عالم موضوعات مختلفی را که عقول بشر از درک آنها عاجز است بیان نموده و آدمیان را بمتابعت از آنها مکلف ساخته است و چقدر فرق است بین چیزی که عقل آن را با برهان رد کند و بین امریکه عقل درک آنرا ننموده و بعید دانند چه بعید چیزی است که در نظر نیاید و مانوس نباشد و محال آنست که وجودش تصور نشود و برهان بر خلافش اقامه گردد تعجب چهارم که از این آیه «لایسئل عما یفعل و هم یسئلون» از کار خداوند پرسش نمیشود ولی خدا بندگان را مورد سؤال قرار می دهد با آیه دیگر که سؤال کرده و جواب هم بمقتضای حال بیان شده است ( قال كذلك فانسیتها فکذلك الیوم تنسی ) تنافض فهمیده او را متعجب ساخته است این تعجبی که بدو دست داده ناشی از نادانی وی بوده که نمی داند سؤال لفظی مشترک است که دو معنی از آن ممکن است اراده شود یکی سؤال که بمعنی الزام و اجبار باشد چنانکه گفته میشود فلانی با فلانی مناظره نموده و سئوالش بر او دست یعنی مسئولیت برای وی پیش آمده که جواب گوید و گاهی هم سؤال میگویند و مرادشان استخبار و پرسش است چنانکه شاگرد از استاد خود سؤال می کند مسلم است درباره خداوند سؤال الزامی معنی ندارد و همین هم معنی آیه کریمه است لایسئل عما یفعل ۱ زیرا بطور الزام چیزی گفته نخواهد شد چرا چنین کردی و چرا چنان نمودی ولی سؤال بمعنی دوم که استخبار و استعمال باشد هیچوقت منع نشده و مراد از آیه کریمه که خدای تعالی میفرماید همان معنی دوم است پس نه تنافضی در کار است

«۱» این وجه را فخر رازی در تفسیر خود ذکر میکند

و نه هم گفتاری دور از عقل فرموده است .

این مقدار در بیان جواب این سؤالات کافی است و آنچه را که باید باین پرسش کننده ( و کلیه علاقه‌مندان بدین ) توصیه و سفارش کنم این است که همیشه مراعات خود و دین خویش را بنمایند و پرهیز - کاری را پیشه خود سازد و از علمائی که معقولا و منقولا دارای مراتب عالیه میباشند کسب علم و دانش کند تا بخواست خداوند رستگار شوند چه آنانی که دارای مختصر کیاست و فراستی هستند و شانۀ از زیر بار تقلید خالی میکنند و سعی دارند که بدون توجه بدرجات عالیه برسند در انجام بنیستی و هلاکت مبتلا خواهند شد ( و خود و جامعه خویش را نابود خواهند کرد ) بخدا پناه میبرم از زیر کی مختصر و هوش نارسائی که سبب بدبختی و بیچارگی میشود چه غالباً اینگونه اشخاص هلاک میشوند و بسیار کم هستند آنهایی که از راه رستگاری بر سنده ( پایان )

## وقایع دیگران درباره اسلام

سر جان ملکم در ذیل سلطنت سلسانیان پس از شرحی که راجع بوضعیت عربستان و خصائص اعراب داده چنین گفته « اعراب در ایام قدیم پرستش آفتاب و ستارگان مینمودند لیکن بعد از آن به مذاهب مختلفه گرویدند بعضی در دین آباء و اجداد خویش ماندند و برخی مذاهب یهود و نصاری اختیار نمودند این اختلاف مذهب منضم باسباب دیگر شده از مدتی دیر باز باعث نزاع مابین و ضعف مملکت ایشان شد لکن حضرت محمد ص ظهور کرد دیش بسرتقی منتشر شد که میتوان گفت شروع نشده شیوع یافت و این مرد بزرگوار در قید حیات بوده تا جمیع عربستان را مطیع شریعت خویش دیده در اینکه شریعت او حاوی بعضی از نیکوترین و عالیترین قواعد و سرچشمه آنها صافی جمیع منابع است محل شک و ریب نیست »